

بررسی و نقدی در تاریخ طبرستان

دکتر جلیل تجلیل

بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار مؤرخ نامی و نویسنده مشهور ایران در اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری را باید از مؤرخان با ارزش و گران سنگی دانست که در کتب تراجم و رجال به شرح احوال و نقد خامه او چندان عنایتی نشده است یگانه مرجع شناخت شخصیت و احوال زندگی او همین کتاب (تاریخ طبرستان) اوست که جسته‌گریخته در لابلای سطور آن گاه‌گاه از زندگی خویش سخن می‌گوید. روزگار جوانی ابن اسفندیار در خدمت آل باوند می‌گذرد و بسال ۶۰۶ پیش از کشته‌شدن رستم بن اردشیر فرمانروای طبرستان در بغداد بود و در این سال به ری آمد، و پس از چندی در ننگ به دارالکتب مدرسه شهنشاه غازی رستم بن علی بن شهریار راه یافت و با کتاب ابوالحسن بن محمد یزدادی که بتازی در تاریخ طبرستان بود، برخورد و آنرا پایه همین تاریخ طبرستان قرار داد چنانکه گوید:

«تا روزی در دارالکتب مدرسه شهنشاه غازی رستم بن علی بن شهریار در میان کتب جزوی چند یافتم در ذکر گاو باره نوشته با خاطر م افتاد که ملک سعید حسام‌الدوله اردشیر جعل الجنة مأواه بکرات اوقات از من پرسیده بود که می‌گویند وقتی به طبرستان گاو باره لقب پادشاهی بود در کتب تازی و پارسی... و از این اندیشه این اجزا برگرفتم و به مطالعه آن مشغول شده عقد سحر و قلاوند از امام ابوالحسن بن محمد یزدادی بود به لغت تازی... همگی نیت و همت بر آن مقصود گردانیدم که ترجمه آن سخن کنم...»^۱

در این هنگام نامه‌ای مؤثر از پدرش دریافت: «از این نوشته در نهاد من مثل اشتعال النار فی جزل القضا آمد» و آهنگ آمل کرد در راه باسارقان و یاغیان روبرو گردید و گروهی «اصحاب نار» بر او زدند تا با سختیهای بسیار به پیش پدر رسید و پس از چندی از آمل راهی خوارزم شد و سالی چند آنجا بماند و در این سرزمین بود که به ترجمه تنسر از عبدالله بن مقفع دست یافت و آنرا پیارسی درآورد. گذشته از این ابن اسفندیار اخبار و سیر و گفتارهای شاهان مازندران و مکاتبات ایشان و دیگر اجزای تاریخ طبرستان را از افواه و آثار دانشمندان گرد کرد و در ۶۱۳ کتاب خود را به انجام رسانید.

انگیزه ابن اسفندیار در گردآوری تاریخ طبرستان گذشته از زنده داشت تاریخ و سرگذشت قسمتی از میهن گرامی ما ایران، و آوردن شواهد زنده تاریخی و ادبی درباره شاهان و دانشوران و پزشکان و رجال و بویژه استشهداد و تمثیل به آثار شاعران مشهور تازی و پارسی که خود مایه جستار ارزنده برای نقادان و صرافان گوهر شعر و ادب ایرانی است، ذکر معالی و مناقب حسام الدوله اردشیر بوده است چنانکه گوید:

«همگی همت و نیت بر آن مقصور گردانیدم که ترجمه آن سخن کنم و بعضی از ذکر معالی و مناقب ملک حسام الدوله اردشیر و اسلاف بزرگوار و اخلاف با مقدار او ضم کنم مگر به قدر امکان و وسع کفیل سلیمان و رجل جراد قضای حقوق تربیت و مواهب عطیت او باشد».

بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار در تاریخ و ادب ایران مقام برجسته‌ای دارد چه در کتاب تاریخ طبرستان گذشته از آوردن نثر نسبتاً روان فارسی فصول و قسمتهای بسیار ارجداری را در ایران‌شناسی، نام و شرح احوال شاهان طبرستان و ملوک ساسانی، سامانی و صفاری و آل باوند و آل زیار و جز آنان اثر خود را به اشعار و اقوال بسیار پر قیمت شاعران عالیقدر ایرانی و گویندگان تازی و دانشمندان و حکماء بسیار زیب و زیور داده که بی تردید مطالعه آن علاقمندان تحقیق در فرهنگ و ادب ایران را مایه‌ای سخت کارآمد است.

موضوع و مواد تاریخ طبرستان

موضوع این کتاب، تاریخ و وقایع طبرستان و مازندران و یاد سرگذشت شاهان و سادات مرعشی و نامها و لقبهای آنان برخطب و منابر و مسکوکات و نقود و شگفتیها و ویژگیهای آن سرزمین است. گذشته از این چنانکه اشاره شد برشرح حال بسیاری از بزرگان و دانشمندان و زهاد و نویسندگان و پزشکان و علمای نجوم و حکما و شاعران آن سامان مشتمل است.

آوردن نامه تنسر^۱ و بویژه ذکر اسامی و اخبار مشاهیر علمی و ادبی طبرستان و ایراد اطلاعات و دانستنیهایی درباره سرداران دیلمی و شرح حالات سلسله زیاریان و چگونگی انتقال سلطنت از آل زیار به محمودیان و سلجوقیان و یاد ملوک آل باوند را از خواص تاریخ طبرستان و از مواد و موضوعهای مورد بحث آن میتوان نام برد. این کتاب بی شک یکی از شاهکارهای دلربای زبان فارسی و از آن آثار جرداری است که گذشته از دانستنیهای تاریخی و ایران‌شناسی صغیه ادبی دارد و معرف نام بسیاری از گویندگان و سخنوران ایرانی و تازی و آثاری از آنان و مشتمل بر سبکی روان و متنی جالب است که از مختصات آن در این مقال سخن خواهد رفت.

مؤلف، کتاب خود را با ترجمه سخن ابن مقفع (نامه تنسر) می‌آغازد چنانکه گوید: «و چون تقدیم اقدم لازم بود این رساله را که چون فلك مشحون است از فنون حکم ترجمه کرده افتتاح بدو رفته...»^۲ آنگاه شرحی بس دلپذیر و آراسته به ابیات پارسی و تازی از سرگذشتهای ضحاک و فریدون و منوچهر می‌آورد و به فصول دیگر کتاب می‌پردازد.

۱- در تسمیه تنسر در ص ۱۵ تاریخ طبرستان چنین آمده: (خرزادگفت که اورا تنسر برای این گفتند که به جمله اعضای او موی چنان رسته و فرو گذاشته بود که بسر یعنی همه تن او همچون سر است).

۲- ص ۸.

برخی از مطالب این کتاب گویای قسمتی از احوال حضرت علی و امام حسن علیهما السلام است چنانکه در ص ۱۵۸ قصه خوارج را با نثری دلپذیر می‌آورد و اصحاب بدعت را به چهار طبقه حروقیه - مارقه - شراه و خوارج بخش کرده و هر یک را شرحی درخور میکند و آنگاه نام شاعران نامداری را که از این میان برخاسته اند می‌برد و شعر سید حمیری را که در جواب گفتهٔ عمران بن حطان محارب حضرت علی که گفته بود :

انّی اذینُ بما دان الشّراه به یوم النخیلة عند الجوسق الحرب

به مطلع زیر می‌آورد :

انّی اذین بما دان الوصی به یوم النخیلة من قتل المحلینا

این یکی از ویژگیهای تاریخ طبرستان است که مناظرات ادبی و فکری معروف شیرین را می‌آورد از جمله روایت نضر بن شمیر را که شبی با جامه بی ژنده پیش مأمون به مرو رفت و با او سخن پیوست. مأمون گفت: حدثنی هشیم بن بشیر عن مجالد بن سعید عن الشعبي أنّ رسول الله (ص) قال: إذا تزوّج الرجل المرثة لدينها وجمالها كان فيهما سداد (به فتح س) عن عوذ^۱ و او در جواب همان حدیث را از پیامبر نقل کرده (سداد) گفت (به کسر سین). مأمون گفت ای نضر (سداد) غلط است و بین سداد و سداد فرق چیست؟ گفت سداد به معنی بلغة و آنچه با آن چیزی را بندند و سداد بمعنی قصد در دین و آئین است، آنگاه این بیت را گواه آورد:

اضاعوني وای فتي أضاعوا لیوم کرهیه و سداد ثغر

۱- نخیل محلی بوده در شام و مقتل علی علیه السلام با خوارج را نیز گویند و یوم النخیلة در شعر تازی استعمال سائر دارد چنانکه ابو حرب جاهلی عقیلی گفته :

نحن الذون صبحوا الصیاحا یوم النخیل غارة ملحاحا

و این بیت در مطول در مورد احوال مسندالیه و در معنی در الذون که جمع مذکر سالم از الذی اراده شده مورد استشهاد است .

مأمون سر فرو افکنده گفت: قَبَّحَ اللَّهُ مَنْ لَا أَدَبَ لَهُ .

از این سان مناظره‌ها در تاریخ طبرستان گونه‌ها هست که یکی از آنها مناظرهٔ بختری با ابوالعبس صیمری در حضور متوکل است که شرح آن را در ص ۲۲۶ میتوان خواند .

نسخه‌ای از تاریخ طبرستان که مورد بررسی این بنده قرار گرفته نسخهٔ مصحح عباس اقبال است که مشتمل بر دو قسمت است^۱ یکی بخش نخست که بخش اوثق و قابل اعتمادترین بخش کتاب است و دیگر بخش دوم که از مؤلف نمی‌نماید .

از این رو است که این بنده در استقراء مختصات نشری و ادبی و تاریخی کتاب در این مقاله به قسمت اول این کتاب که نسبتاً طولانیترین بخش آن است توجه کرده است. چنانکه گفته شد این کتاب با نامهٔ تنسر شروع میشود. تنسر مؤلف این نامه خود یکی از شاهزادگان و از مردانی است که کمر اهتمام به یاری اردشیر بست، خود از پادشاهی چشم پوشید و مردم را به فرمانبرداری از اردشیر فرا خواند و از مشاوران بنام و مقربان گزای اردشیر بود .

نامهٔ تنسر را میتوان یکی از منابع مهم دربارهٔ تاریخ شاهان ایران دانست چه رویدادهای بزرگ روزگار شاهی اردشیر بن بابک را در بر دارد و از این لحاظ اهمیت ایران شناسی بسزا دارد .

۱- مرحوم اقبال بر آن است که قسمت دوم از مؤلف اصلی تاریخ طبرستان نیست و دلائل این مدعی را در اختصار مطلب شیوه‌های انشاء مختلف و اغلاط تاریخی بسیار فاحش و استنساخ هر قسمت از کتابهای معلوم که آنها را معرفی کرده است میداند و بسی تأسف‌میکورد که بخش مربوط به آل بویه و آل زیار و ابتدای تاریخ آل باوند به کلی از دست رفته است .

سبک تحریر و مختصات اثر تاریخ طبرستان

در تاریخ طبرستان دو نوع سبک ممتاز از هم به چشم میخورد: یکی سبک منشیانه و مصنوع با شواهد و استعارات و امثال و دارای اطناب فراوان که بیشتر در مقدمه کتاب و برخی مطاوی آن دیده میشود.

دیگر سبک متن کتاب که آنرا از نوشته‌های ساده اوایل قرن هفتم هجری باید دانست. در این سبک که بیشتر متن کتاب را مشتمل است انشاء و تحریر کتاب در غایت سلاست و جزالت و ایجاز بوده و میتوان آنرا از نمونه‌های دلپذیر انشاء پارسی دانست. چنانکه اشارت شد عبارات مسجع در سرآغاز کتاب خیلی به چشم میخورد از جمله: «آن دودمان مکرّمات و خاندان با برکات که اگر کعبه حاج نبود کعبه محتاج بود و اگر مشعر الحرام نبود مشعر کرام بود و اگر منی و خیف نبود منی ضیف بود و اگر قبله صلوة نبود قبله صلوات بود بردست یکی از اولاد حرام و اوغاد لثام...»^۱

گاهی سجعهای اطنابدار میآورد، مانند:

«معلوم شد که اگر سهام مسموم ایام مذموم را که کثرت اشباع و زحمت اتباع و خزاین انباشته و نواب گماشته و مردان غازی و اسبان تازی و برکات و خیرات و زکوة و صدقات و قدم خاندان و وفا و امان و حمیت و حمایت و شهامت و کفایت و سخاء و حیاء و نوال و کمال و فضل و فضائل و عقل و عقائل و رأی و رویت و همت و عطیت و قلاع منبع و قصور رفیع و فرزندان شایسته و بندگان بایسته و بسیاری عدد و قبائل و نظر به اواخر امور و اوائل، دافع و مانع بودی همانا که چندان مکارم کبار آل قارن به زمین غوطه نخوردی»^۲

که نمونه‌های این سجعهای اطنابدار را در برگهای ۲-۳-۵-۷ بیشتر می‌بینیم.

در باقی قسمتهای کتاب با چشم پوشی از استشادات و ترکیبات دشوار و مصنوع

تازی که خود یکی از مختصات این کتاب است میتوان گفت که از انشائی روان و عباراتی ساده و کوتاه برخوردار است مانند :

« من نیز با آن مردك همان كنم كه كسری با حاجب ز راره كرد و او را در پیش داشتند و میبردند تا ایشان را گفت شما جایی فرو ایستید من بشوم و باز بینم کجاند و شما را خبر کنم با مردك عهد بستند برفت...»^۱.

برخی عبارات کتاب شیوه سعدی را به یاد میآورد مثلاً آنجاکه از تألیف خود و مآخذ آن یاد میکنند گوید : « بنسقی تألیف کرده که جز منتهیان را در علم بلاغت از آن حظی صورت نبندد » که عبارت « در لباسی که متکلمانرا به کار آید و مترسلان را بلاغت افزاید » سعدی را فرایاد میآورد .

و در عباراتی مانند: « شهوات نفس که هوام هموم و حیات حیات است با کاذبه امانی و جاذبه زمانی یار شدند و خطرات و ساوس برچشم و دل من آراسته گردانیده»^۲ شیوه نگارش نصرالله منشی را در کلیله و دمنه و سبک مرزبان نامه را در خاطر متداعی میسازد، مثل این عبارت از کلیله و دمنه: « و چون امثال و اقران را در جاه و مال بر خویشتن سابق دیدم تمنی مراتب این جهانی بر خاطر گذشتن گرفت و کم ماند که پای از جای برود». پس بطور کلی در عین اینکه بیهقی وار عبارات ساده دارد گاه مانند مرزبان نامه به شواهد دراز تازی دست میازد :

مثال نوع اول: « همچنین یعقوب تا به کلار رفت حسن زید باشیر شد از شیرجان او را باز خواست و گفت اگر علوی را به دست من ندهند درون شیر بیایم مردم شیر قبول نکردند ب فجر مردی بود گوکیان گفتند حمایت کرد و یعقوب به فجر بازگشت و دیالم شیر جمله رخت و بنه او باز بریدند»^۳.

مثال نوع دوم: «و به بصره و سواد و واسط مردی خروج کرده بود که او را سید برقمی خواندند و معروف است به صاحب الزنج و امیر المؤمنین علی در ملاحم از او خبر داده بود یا احنف کانی به و قد سار بالجیش الذی لایکون له غبار ولا لجب^۱ ولا قعقعة لجم ولا حممة خیل یثیرون الارض باقدام النعام . . . انی کلب الدنیا لوجهها وقادرها بقدرها و ناظرها بعینها اما مردی سخت دانا و دلیر بود...»^۱.

دیگر از مختصات این کتاب بدین قرار است :

۱- مانند غالب متون ادبی دیرین، (با) را به معنی «به» میآورد و این شیوه را تقریباً همه جای دنبال میکند .

از ص ۵ : «... که آن سواد را بامداد مداد با بیاض آوردم» .

از ص ۲۴۵ : «حسن زید از آمل با رویان شد... حسن زید با شیرشد از شیرجان او را باز خواست» .

از ص ۷۰ : « مرا با همان موضع فرستد که آوردند » .

از ص ۷۲ : « مازیار را گرفته با سر من راه بردند » .

۲- (بادید آمدن) در مفهوم پدید آمدن و ظاهر شدن ، مثال :

از ص ۷۱ : « عمارت بسیار ظاهر شده و دخمه و گور بادید آمده » .

از ص ۱۴۳ « مگر وقتی اصفهید رستم بن شروین باوند با آنکه خال او بود از او آزرده شد و میان ایشان استزادتی بادید آمد ... » .

۳- (مگر) در مقام ترجی و تمنی :

از ص ۱۳۹ : « و پادشاه طبرستان باز قابوس شمس المعالی شده بود مگر به آمل روز با حریفان شراب خورد » .

۴- (بیختن) در معنی پیچیدن :

- از ص ۱۶۷: « عبداللہ را این پسر کہ ابوالملوک است از مادر درو وجود آمده همچنان در قتیفہ پیختہ بہ حضرت امیر المؤمنین علی علیہ السلام برد ... » .
- ۵- (برگردیدن) بمعنی « برگشتن و منصرف شدن » .
- از ص ۱۵۷: « درو عصیان کردند و از او برگردیدہ روی درو نہادند کہ بکشند » .
- ۶- (باز نگریدن) بمعنی « دیدن و نگاه کردن » .
- از ص ۲۰۲: « باز نگرید و گفت خویشتن باز دارید از پریشانی » .
- ۷- (پدید کردن) بمعنی « گماشتن و نصب کردن » ، مثال :
- از ص ۱۴ « رای آنست کہ مملکت را موزع گردانی بر ابناء ملوک ایشان، و بہر طرف یکی را پدید کنی، تاج و تخت ارزانی داری » .
- ۸- (گذشت از) بمعنی « غیر از » ، مثال :
- از ص ۱۴ « و گذشت از اردوان در آن عہد عظیم قدرتر و با مرتبہ جشنف شاہ مذشوارگر ... » .
- ۹- (گوش داشتن) بمعنی « حفظ کردن و نگاہ داشتن و رعایت کردن چیزی » ، مثال :
- از ص ۱۷ « کہ صلاح روزگار آیندہ بہتر از آن گوش دارد کہ غم زمان خویش تا نیکنام دنیا و آخرت باشد » .
- ۱۰- « مردم زادہ » بمعنی « شریف و اصیل » ، مثال :
- از ص ۲۴ « و من باز داشتم از آنکہ هیچ مردم زادہ زن عامہ خواهد تا نسب محصور ماند ... » .
- ۱۱- (داشتن) بہ معنی « ادارہ کردن و حکومت کردن » مانند :
- از ص ۴۹: « حکیم سبحانہ و تعالی بہ قدر مصلحت و فراخور حکمت جہانیان را میدارد » .
- از ص ۱۷۸: « و دو سال طبرستان داشت تا ابوالعباس طوسی را فرستادند » .

- ۱۲- کلمه‌های خاص و نادر و گاهی اصیل که در متون متأخر اندک یافته میشود در تاریخ طبرستان نسبتاً فراوان بکار رفته است از جمله :
- الف - (زفان) همه‌جا به جای (زبان) آمده ، مثال :
- از ص ۷۰ « و تا این غایت مهر فیروز برزفان نرانده بود » .
- ب - (شناه) که شنا مخفف آن است، مانند :
- از ص ۶۸ « و بمشقتی بسیار شناه‌کنان بکنار جوی افتاد » .
- ج - (باز نگریدن) بمعنی باز نگریستن، مثال :
- از ص ۶۷ « باز نگرید و گفت خویشتن نگاهدارید از پریشانی » .
- د - (قز و کوردینها) بمعنی پارچه پشمین یا نوعی کلبم، مثال :
- از ص ۸ « و انواع طرایف‌کنسانی و پنبه و قزو کوردینها بر اصناف‌زیرین و پشمین که شرق و غرب عالم از آنجا برند » .
- ه - (مرد) در مفهوم مأمور و گماشته، مانند :
- از ص ۱۷۸ « مسالغ نهاد برین جمله و مرد نشاند: مسلحة تمیشه... » .

بخشهای مربوط به تاریخ و ادب و فرهنگ ایران

تاریخ طبرستان را باید یکی از مراجع بسیار سودمند ایران‌شناسی در زمینه معرفی چهره‌های شاهان و امیران خراسان و طبرستان و گیلان روزگار دیرین و شاعران و رجال و سیاستمداران و حکیمان و پزشکان و دانشمندان بزرگی دانست که در این خطه از سرزمین پرافتخار میهن ما مصدر خدمات و تدابیر و آثار بوده‌اند .

گرچه بسیاری از بخشها و ابواب آن به شرح جزئیات و تاریخ خصوصی طبرستان و احوال ملوک و رجال آن است ولی در برخی فصلها این تاریخ صرفاً ارزش عام و جنبه ادبی و فرهنگی خاص پیدا میکند و مطالبی مستند و بر قیمت از پادشاهی و سیر فرهنگ

و ادب ایران بدست می‌دهد که اینک پاره‌ای از آن مطالب را یاد میکند :

۱- دربرگهای ۱۳۷ تا ۱۴۰ این کتاب که فصلی مخصوص بنام شاعران طبرستان گشوده به وجود دو شاعر طبری برمی‌خوریم که در دربار عضالدوله با شکوه و احترام زیاد میزیسته‌اند به نامهای (استاد علی پیروزه و مسته مرد ملقب به دیواره‌وز). آثار و اشعار اینان میرساند که چگونه اوزان فارسی به دنبال تحول و تکامل شعر پهلوی به صورت قابل تطبیق به شعر عروضی عرب نزدیک میشد و بدین وسیلت شالوده گرانبهای شعر و عروض فارسی که بعدها شاهکارهای جهانی و همگانی برای ادب‌دوستان و مشتریان گنجینه شعر و سخن ایرانی عرضه داشت ریخته میشد. اینک شرح مختصری از هر یک ایشان :

استاد علی پیروزه

این شاعر مداح عضالدوله شهنشاه فنا خسرو بود و گفته‌اند همدان بیشتر اقطاع او بود. در تاریخ طبرستان از او این بیت نقل شده است (بزبان طبری).

پیروجه که خورد همیون شودارو ای وی بسهون کمترم یا بنیرو^۱

و نیز این سرگذشت : « آورده‌اند که روزی بحضرت عضالدوله، متنبری و او هر دو جمع آمدند او را بنشانند و متنبری را برپای داشتند تا متنبری گفت : اَتَفْتَخِرُ بِشُوْبِعْرِ لَا لِسَانَ لَهُ عَضَالِدَوْلَه فَرَمُود تا معانی شعر او با متنبری بگویند و گفت حرمت معانی سخن راست که بمنزلت روح است نه لغت را که به محل قالب است و متنبری بر جودت معانی او مقرر آمد » ص ۱۳۸ .

دیواره وز یا مسته مرد

سبب این هر دو لقب را چنین گفته‌اند که نخست از طبرستان به بغداد رفت تا به خدمت عضالدوله رسد پیش علی فیروزه فرود آمد و حال اشتیاق خود با او در میان

نهاد. چون علی پیروزه پایه سخندانی و شایانی او را دریافت دانست که عضالدوله با آن همه فضل‌شناسی اگر او را ببیند مقرّش میکند و در پرتو این تقرت در مرتبت خودش کاستی راه مییابد، از این رو با نویدها او را مدتی دراز نگهداشت و وسیلت باز یافتن او را فراهم نکرد تا روزی بر حصار باغی که عضالدوله به نشاط شراب اندر بود دوید و خود را در میان بساط ظاهر کرد و بگفته تاریخ طبرستان: «چون تقبیل بساط یافت قصه خویش و علی پیروزه عرض داشت و قصیده‌ای که انشاء کرده بود برخواند عضالدوله از قوت سخن و طراوت معانی آن در شگفت ماند و گفت دروغ میگوئی از مثل تو این سخن عجب است» از ص ۱۳۸.

آنگاه عضالدوله گفت اگر قدرت شاعری در تو مفقور است وصف این کنیزک را (که جامه ابریشمین کبود پوشیده و آستین جامه بروی باز گرفته بود و در کنار مجلس نشسته) با شعر بگوی.

مسته مرد بالبداهة این شعرها بگفت:

کو و سدره تیله بسداؤ ا آین	وادیم کته‌دیم ای مردمون وشاین
خیری نیهون کرد و نرگس نماین	ای خیری خوبه داوستی وراین
کویی خوره‌شی باین و بومداین	ای دریا ونیمی ونیومه ا آین

ص ۱۳۹

عضالدوله در حق او پادشاهی فرمود و نام او را بر جریده شعرا و ندما نوشتند و دیواره وز لقبش دادند.

دیواره وز پس از درگذشت عضالدوله به آمل شد و پادشاه طبرستان قابوس شمس‌المعالی شده بود، روزی دیواره وز مست کرده و با حریفان شراب‌خورده بود و چون گذر او راه ناصر کبیر بود دانستند و فقهای مشهد او را بیرون شهر برده حد زده و محبوسش نمودند. او از زندان گریخته به گرگان رفت و حال خویش بنظم به شمس‌المعالی

عرضه داشت :

واکپهون ای خور خورمی وندا	هست آؤ وهستو آتش بیانبنا
واشاه یکپهون شاسه سری دلشا	بریه وکت ابرا که خورها برا
اوی داد از ابسی ا آینا	شرای واك وارسته کپهون و جا
مردم خرم ای خور ابرونه بومی	زنش بمن چون کیه کنون شومی
آین بیم یکی شو هست هو بی مونس	بدای شمسی دل دنمه اسن ای کس
ناگاه بمن اگن یکی دونادون	هاگتن مرا بردن ازو بزیندون

ص ۱۳۹

شمس المعالی او را مشمول نواخت خود کرد و به (مسته مرد) ملقب ساخت .
 ۲- تاریخ طبرستان پاره‌ای از گوشه‌های حساس تاریخ و ادب ایران را با استناد به اشعار گویندگان فارسی روشن میکند چنانکه در ص ۱۵۴ و ۱۵۵ سرانجام کاریزدگرد را چنین یاد میکند: «اجازت طلبید که به طریق طبرستان بگذرد و بکوسان آتشکده را که جد او کیوس بنیاد نهاد زیارت کند و بگرگان بدو ببیند یزدگرد اجازت داد چون مدت مقام و مکث او دراز شد خبر واقعه یزدگرد و غدر ماهوی سوری بدو رسید فردوسی را معجز است در نظم سخن شاهنامه :

بیرگار تنگ و عیان دوگوی	چگویم که جز خامشی نیست روی
نه روز بزرگی نه روز نیاز	نماند همی بر کس این بر دراز
زمانه زما نیست چون بنگری	بدین هایه با او مکن داوری
تو از آفریدن فزوتر نه	چو پرویز با تخت و افسر نه
به ژرفی نگه کن که با یزدگرد	چه کرد این برافروخته هفت گرد

۳- در ص ۱۳۷ از مؤلف مرزبان نامه اصفهید مرزبان بن رستم بن شروین پریم و در توصیف کتاب او مطالبی دارد و دیوانی به نظم طبری بنام «نیککی نامه» بدو نسبت

میدهد و از گفته ابراهیم معینی این بیتها درباره او می‌آورد :

چنین گفته دوناى زرّين كتاره بنیكى نومه كه شر جاد باره
ابن پیری بی‌اچه اندوهن كاره بیا چه كمارزم برده این بیاره

* * *

۴- در ص ۱۳۱ در فصل مربوط به اولیا و زهاد چون از قاضی هجیم نام میبرد قصیده‌ای از او مرکب از ۷۸ بیت که در آن از قصیده دقیقی اقتفا و درمقطع مصراعى از او تضمین کرده، آورده که ابیاتی از آنرا در اینجا ذکر میکند :

ای بفرهنگ و علم در یاؤ	لیس ما را بجز تو همتاؤ
منم و تو که لایحیاء لنا	هنزل را کرده ایم احیاء
هریک از ما شده مشارالیه	در جهان همچو ید بیضاؤ
من به شعر و نجوم و حمق و جنون	تو به آرایش و به فتواؤ
لی ولک از دو چیز تقصیر است	گرچه هستیم هردو داناؤ
لیس لی عقل و لا حیاء ترا	هر دو را غالبست سوداؤ
.....

تا که با این ابیات قصیده را به انجام میرساند :

این مجابات شعر خواجه امام:	کس ندیده است مرغ عنقاؤ
هر که و اها نمای ها مردم	دونی که وا بیای واواؤ
این باون وزنه کی دقیقی گفت:	« لی تلی لی تناساؤ »

۵- در شرح سرگذشت شاهان و امرای ایران و رویدادهای فرمانروایی ایشان گاه به نام شاعران و گویندگانی برمیخوریم که بمناسبتی شعری از آنان یاد شده که گذشته از التذاد از این آثار دلربا شأن انشاء و انشاء آن اشعار را نیز ملاحظه می‌کنیم چنانکه در فصل مربوط به اصفهبد اعظم حسام الدوله والدین ابوالحسن اردشیر بن حسن (ص ۱۲۰)

از ظهیرالدین فاریابی که برتر شعرای آن عهد است یاد میکند و میگوید این شاعر را در حق آن پادشاه قصیده‌ها است از جمله قصیده معروف او را به مطلع :

سپیده دم که هوا مژده بهار دهد دم هوا مدد نوافه تبار دهد

و به مقطع :

تو پایدار بمان ز آنکه جای آن داری که کردگار ترا عمر پایدار دهد

به طور کامل نقل میکند .

بنا بر روایت همین کتاب ظهیرالدین فاریابی بعدها به آذربایجان می‌آید و به خدمت اتابک قزل ارسلان بن اتابک ایلدگر پیوسته او را قصیده‌ای می‌گوید که این بیت از آن است :

شاید که بعد خدمت سی سال در عراق نام هنوز خسرو مازندران دهد ؟

قزل ارسلان با شنیدن این قصیده فرمان داد اسب با ساخت و طوق و کلاه مرصع قبا و صد دینار ظهیر را گسیل داشتند .

۶- در ص ۴۱ اساس سیاست ساسانیان را با عبارتی دقیق و روشی نیکو چنین بیان میکند : « اما سیاست آل ساسان و قواعد سنن اردشیر بابک تا به عهد کسری انوشیروان مادام که مساعفت اقدار و مضاعفت اقتدار ایشان بود طراوت و احکام و رونق و اعظام بر زیادت بود و چون جهان‌داری بدو رسید بافاضت عدل و اصابت رأی و اشاعت جوداعلاء منار قدر و اعلان شعار ذکر بدانجا رسانید که تا قیامت در زبان خواص و عوام شهرتی تمام یافت ... » .

ملاحظه میشود که اوراق تاریخ طبرستان چگونه دوران دیرین ایران و شیمه فرمانروایان آن روزگار را یاد و بهین استناد میکند و نمودگاری از شکوه و فرازمندی باستان ما است .

۷- از شرح نام و آثار گویندگان و شاعران بسیار معروف ایرانی که به تازی

در حق شاهان وقت اشعاری بیادگار گذاشته‌اند نیز از استشهادات بسیار شیوا و تمثالات گویای تازی که در باب مدایح و فضائل مردان نامی ایران در این کتاب مسطور است برای رعایت اختصار در این مقال صرف نظر میشود و برای نمونه به یاد کردن سخن رشیدالدین وطواط در حق نصره‌الدوله رستم بن علی بن شهریار بن قارون بسنده میکنند که ابن اسفندیار سه قصیده کامل از این شاعر را درباره آن پادشاه می‌آورد بدین مطلع :

مطلع قصیده نخست :

جلالک بادِ فی خراسانِ باهرُ و ذکرک ساری فی العراقینِ سائرُ

مطلع قصیده دوم .

جینک کالبدر المزیء یلوحُ وخلقک کالمسک الذکی یفوحُ

مطلع قصیده سوم :

ایا منْ الی نادیه تاوی الاماجدُ لا رائه شهبُ الدّیا جی سواجدُ

و این سه قصیده در پایه‌ای از بلاغت است که خود ابن اسفندیار نیز در توجیه مدایح شاعران آل باوند به اینها بسنده کرده و چنین گفته است :

« اگرچه همیشه علما و شعرای عرب و عجم بمداحی خاندان باوند تفاخر کردند اما چون رشید وطواط در عهد خود امام ائمه و قبله و قنوه اهل بلاغت و براءت بود اعتبار را بمدایح او اختصار رفت ... » . رک به صفحه‌های ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ .

منابع اخذ و استفاده تاریخ طبرستان

بهترین و روشنترین مالک برای تشخیص منابع اقتباس و استفاده کتابها همان مطالب و شیوه و مواد و اشاراتی است که در آنها یافته میشود ، در برخی موارد خود مصنفان و مؤلفان بر مراجع کتاب تصریح کرده‌اند که کار نقد و تحقیق را آسان میکند .

در تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار با امانتی خاص در موارد متعدد مأخذ و مرجع خود را در نقل روایات و ایراد وقایع بدست داده است که به چند مورد اشارت می‌رود:

۱- چنانکه گفته شد اساس تاریخ طبرستان از کتاب ابوالحسن بن محمد یزدادی است که در بخشی از تاریخ طبرستان بتازی تألیف شده است و مؤلف آنرا اساس قرار داده است چنانکه خود گوید: «تاریخ طبرستان جز باوندنامه که به عهد ملک حسام الدوله شهریار قارن از تکذیب اهل قری و افواه عوام الناس بنظم جمع کرده اند دیگری نیافتند و از این اندیشه این اجزاء برگزیدم و به مطالعه آن مشغول شده عقد سحر و قلائیذ در امام ابوالحسن بن محمد یزدادی بود بلغت تازی ... همگی نیت و همت بر آن مقصور گردانیدم که ترجمه آن سخن کنم ...» ص ۴ و ۵ .

۲- ترجمه نامه تنسر از عبدالله بن مقفع را به زبان پارسی درآورده و نیز رساله علاء بن سعد که از هندی به تازی ترجمه شده است از بنیادهای اصلی تاریخ طبرستان میباشد چنانکه خود گوید :

«روزی برسته صحافان مرا گذر افتاد از دکانی کتابی برداشتم درواند رسالت بود که داود یزدی مردی بود از اهل سند ، علاء بن سعید نام از هندوی به تازی ترجمه فرموده بود در سنه سبع و تسعین و مائة و رسالتی دیگر که ابن المقفع از پهلوی معرب گردانیده جواب نامه جسنفشاه شاهزاده طبرستان از تنسردانای پارس هر بد هر ابدۀ اردشیر بابک» از ص ۷ .

۴- در تاریخ طبرستان در مواردی از چهار مقاله عروضی اقتباسهایی شده بویژه در قسم سوم کتاب که چنانکه گذشت به عقیده مرحوم عباس اقبال در اصالت این قسمت تردید باید داشت .

۵- از محاسن دیگر این کتاب نگاهداشت امانت ادبی است: در بسیاری از نقلها و روایات مأخذ و گوینده آنرا روشن کرده که این را باید از مزایای ادبی از دیدگاه

تحقیق برشمرده که به سخن و نام بزرگانی چون رشید و طواط - نظامی عروضی - لعالی - نیشابوری - مالک اشتر نخعی - متنبی - فردوسی - کعب بن زهیر - خاقانی . . . و دیگر بزرگان دانش و ادب متعرض شده است .

۶- چنانکه در آغاز این گفتار گذشت به مقتضی (اطلبوا العلم من افواه الرجال) ابن اسفندیار تواریخ مختلف و افواه علمای معاصر خود را همیشه برای استفاده مغتنم شمرده و آنها را منبع اخذ خود معرفی کرده است: «درین تاریخ اندک و بسیار هر چه حکم و مواظ و اشعار و امثال و نکت و احوال خلفا و علما و حکایات ملوک و امرا و سیر و شیم و مکاتبات ایشان است جمله این ضعیف از کتب متفرق و افواه علما نقل کرده است» . از ص ۸ .

باری یکی از مزایای مهم تاریخ طبرستان را گذشته بر احتواء آن بر وقایع تاریخی در این باید بدانم که مؤلف بسیاری از شناختها و رویدادها را در زندگی خود به چشم دیده و به صدق آن باور داشته است .

تنها در اهمیت قسمت اول تاریخ طبرستان یعنی نامه تنسر این بس که تاکنون چند بار بطور جداگانه توسط دارمستتر خاور شناس فرانسوی (بسال ۱۸۹۴) به زبان فرانسه ترجمه و تلخیصی از آن توسط ادوارد براون انگلیسی و متن و شرح و تصحیح آن توسط استاد مجتبی مینوی (بسال ۱۳۱۱) در تهران^۱ و اخیراً درباره نامه تنسر از خانم دکتر مری بویس D. Mery boyce^۲ انگلیسی گفتاری منتشر گردیده است .

۱- رك ص ۱۰۱۹ تاریخ ادبیات در ایران جلد ۲ دکتر ذبیح الله صفا .

۲- از افادات شفاهی استاد دکتر سلیم .